



مجله اداره مشهد چهارباغ (عنوان تلگرافی - آشفته) هفتگی، فکاهی، اجتماعی، اخلاقی، قیمت ۱۰ سالیانه ششماهه، محصلین ۲۰ سالیانه ششماهه، نگارنده و مدیر مسئول ۶۰ آشفته، وجه آهونه قبلادریافت میشود. تک شماره ۶ شاهی، اشتراك ۳۰ قران ۱۸ قران و محصولات ۲۵ قران ۱۵ قران

## میز و آشفته

جناب آقای میز! تویک درخت گردویی بودی که با آن شکوه و افتخارت مبدوء تو خیلی کوچک و محقر برد. بعد از آنکه پیر شدی تورا قطعه قطعه کرده به این شکل در آوردند.

روزی که من تورا از بخار خریدم اگر بخاطر داشته باشی منم یک آشفته کوچولو بیش نبودم و کسی مرا نمیشناخت، حالا از روزیکه مقابل تونشته و تورا تکیه گاه نوشتجات خود قرار داده ام نکلی اخلاق مرا تغییر داده بیشترها آرزو میکردم یک حمل در کوچه به من سلام بدهد حالا در سایه تو همه جا محترم و معزز هستم حالا وقتی در خیابانها راه میروم خودم را یک آدم برجسته تصور میکنم.

آقای میز! تونه تنها اخلاق مرا عوض کردی بلکه هر کس در مقابل تو بنشیند بکلی تغییر میکند، کسیکه دیروز در خیابانها سک میزد و برای شغل از هر کس تملق میگفت امروز که در مقابل تونشته کسی را نمیشناسد دوستان و آشنایانش را فراموش کرده. آقای میز! فعلا تویک موجود بی روحی بیش نیستی چه شده که روحیات اشخاص را عوض میکنی. آقای میز! دیده شده اشخاصی را که از تو دور کرده و منفصل نموده اند از تکبر و خود فروشی دست برداشته مجدداً با شخص اظهار خلوص و ارادت میکنند. آقای میز! هر چه هستی تو هستی انسان و قتی در مقابل تومی نشیند خیال میکند ناپلیون بنا یارت است فوراً امتیازاتی برای خود قائل میشود و گذشته های خود را فراموش میکند. تصور نمیکنم این تأثیرات در مقام باشد خیر در پایه های قشنگ و جعبه های متعدد تو است که گویا مادر فولاد زره دیو طلسم

کرده است. آقای میز! تصور نکنی بانو شوخی میکنم نه من بانو شوخی ندارم هر چه میگویم جدی است زیرا دیده شده اگر فقیری در مهبانخانه در مقابل تونشیند بایش خدمت آمرانه صحبت میکند.

آقای میز! من یقین دارم تو اخلاق مارا خراب کردی و تومارا خود پسند و متکبر نمودی. میدانم حالا خواهی گفت آشفته دیوانه شده که بامن حرف میزند بسیار خوب اینطور تصور کن اما خواهش دارم برویم با هم صیغه برادری بخوانیم و قول بدهی تا عمر دارم از من جدا نشوی من هم در عوض امروز برای روی تویک دوات قشنگ و یک زنك خوب تهیه میکنم بشر طیکه مشترکین وجه آهونه را بدهند.

## دختر زشت رو

دختری در سن پنجه زشت رو مانده اندر خانه و نادیده شو صورتش از آبله غریال بود قد و بالایش بشکل دال بود در خیال افتاد تاشوئی کتند از کلسه آن یک گلی بوئی کند گفت با خود هیچکس از حسن من نزد یکمردی نگفته یک سخن پس اید بحسن خویش اظهار کرد غافلان را زین خبر هشیار کرد خویش را آراست بر سنخ زنان چون صنوبر راست شد قد کان در میان چادری برکش و فش که گه رفتار بودش خش و خش رو بسوی کوچه و بازار کرد غمزها تا مرد دید اظهار کرد چند روزی بود اینش شغل و کار تا مگر آفون کنیدی که چه مار چون مجد افتاده بود اندر طلب مشق شغل روز مبرکدی به شب عاقبت جدش نتیجه خود بداد بعد چندی آمدش بر کف مراد دید اندر ره گذاری یک جوان که قدش زیباست چون بروروان ایستاده گوشه نظاره گر گویا جوید کسی را بانظر چشم دختر بر جالش افتاد جسم و جاز را بدکش در کف نهاد از نگاهش آن جوان نیکخو مطلع گردید از اسرار او



## منصور میشی آخر

## قصه منصور میشی آخر

آشفته به خورده قلم خوش نگهدار انقدر نکویارو چرا کرده فلان کار  
آخر میکش خلق تو را تابردار منصور میشی آخر - قصه منصور میشی آخر  
وردار تو هم مثل چرا نده به قشنگی بنویس در آشفته خبرهای فرزکی  
بیهوده چرا با همه خلق بجنگی منصور میشی آخر - قصه منصور میشی آخر  
ازتو قلم میزنی هر روز و صد نیش ای مزدک بیدچار ای فلس بد ریش  
گویا که نمیترسی از عاقبت خویش منصور میشی آخر - قصه منصور میشی آخر  
بر فرض که خون من تو ریخته از کین بر فرض که برده زمین مسلک و این  
ای آتش کفزار تو چون از بر زمین منصور میشی آخر - قصه منصور میشی آخر  
ای مردیکه بس کن دیگه این حق تذبیر آخر میبردنت بخدا در زیر زنجیر  
من هر خودت گفتم ای کافر بی پر منصور میشی آخر - قصه منصور میشی آخر  
مخلص آشفته

## قتل

دیروز میرزا محمد نام واد نقی در خارج شهر کبوتری را با  
کلوله مقتول و جنازه را همراه خود بشهر آورده پس از طبع  
خورده است ، مأمورین وجدان از قضیه اطلاع یافته و قاتل  
را بمحکمه انصاف جلب در نتیجه بموجب ماده ۴ از قانون  
رحم محکوم به بی انصاف گردید

## نام فامیل

آقاده . را خدا زده - اعتماد از همه کس سلب شده - بازگان  
خدا بازار بدهد - مصفا بهشت است - چهار خوب سبزه دیکه  
رفیق پیدا نمینود - شکم لو . فقط یک نفر است - جوهرچی .  
دواخانه مهم خراسان - پیمان . عهد شکن است ؟ گیمیا .  
بیجان سرکار دروغ است - لسان . اگر در از باشد باید برید  
شهید ، قربون خاکش برم - اطفی . مارا فراموش کرده - منصور  
بالای دارم حرف حساب میزد

## استدعا

اقای دکتر اب پ ت جالی آخر مستدعی است وجه آبونه را  
بفرستید و چنانچه در بودجه امسال آشفته را منظور  
نکرده اید خوب است شبها وقت مناجات دعا کنید بلکه  
از برکت دعای سرکار مدیر ما ناخوش شده و برای معالجه  
خدمت رسیده تصفیه حساب نهائید  
رئیس خزانه آشفته

جانب دختر خرامید از هوس انجنا نیکه نفهمد هیچ کس  
چونکه بردش از کف آرام و قرار لاجرم گردید او را خواستگار  
عقد بست او را بهری پس کزاف پس رسیدش نوبت لیل الزوف  
بهر ایشان حجله اراستند که خلوتش در آنجا خواستند  
چون نشست آن نوجوان کامید دید دختر را نمیگیرد نقاب  
برقش رخ نوکویی دوخته باز رخ افکندش ناموخته  
نوجوان گفتش که ای جانان من سوختم از عشق رقع بر فکن  
تابه کی رخ پوشی از من در نقاب کی روا باشد به خوردی حجاب  
بقکن این برقع دلم را شاد کن بنده درمانده را آزاد کن  
یاسخش گفت انعروس هوشمند که بیدار عفت برقع فکند  
نیست تأخیری برای هیچ چیز ایله میترسم ز فقدان تمیز  
یاسخش گفت آن جوان ارجمند که دیگر آزی تمیزی لب به بند  
کی شوم از چون تویاری بددله کی شود تنک از توهارا حوصله  
نوعروس زشت روی هوشیار خوشدلی از گفته اش کرد آشکار  
برقع از رخ برگرفت اما بنار چشم بر رخسار شوهر کرد باز  
نوجوان چون دید روی زشت او گفت نبود رسم عاشق گفتگو  
هر چه هستی داشت از بود و نبود مهر اوراداد و آزادش نمود

\*\*\*

چشمش کور شده میخواست اول اون رو به بینه بعد  
عقدش کند تا این بلا به سرش نیاد.

## اخبار داخله

- ۱ - اتومبیل که ندارم ، پارک واطاق مبله که (بوخودور)  
طلب کار که دست بردار نیست ، پول هم جان سرکار خیر .
- ۲ - در خانه عوض همه چیز بجهای کوچک و بزرگ روی هم  
ریخته و هر کدام يك چیزی از آدم میخواهند .
- ۳ - با اینکه وضعیات بازار خراب است ، اندرون  
سال يك بچه را حتماً میاورد مبادا قسط عقب بیفته .
- ۴ - بدتر از همه مادر بچه ندارم را نمیفهمد و مدام غرغر میکند .
- ۵ - هوای خانه ما کاملاً سرد است ، خا که ذغال هم تمام شد .
- ۶ - یکدست لباس بیشتر نداشتم انرا هم دیشب دزد از بالای  
سرم برده و فعلاً لخت در خانه نشسته ام .
- ۷ - از دست فکل و کراوات به تنک آمدم صبح که بچه  
میزنم عصری چرك است ، صابون هم برای شستن نداریم .

## روژه خوری

همانطور که مالیات مستقیم و غیر مستقیم دارد روزه خوردن هم این  
روزها مستقیم و غیر مستقیم است مستقیم آن است که با کمال درونی  
و بدون عذر روزه میخورند غیر مستقیم خود را به ناخوشی زده  
و ناله کشان خدمت آقایان دکترها رفته جواز پر خوری میکنند



## لنك درویش

بود درویشی و جز لنکی دیگر  
نی بدش از مال دنیا بیشتر  
از همه دنیا ز اسباب هوس  
بود ان بیچاره رله لنکی و بس  
نه فرانش بود نی فرش و عبا  
نی کلاه نی قبا و نی ردا  
ساتر عورت برش ان لنك بود  
بالش زیر سرش ان لنك بود  
روز فرشش بود شب و نش لحاف  
کاه بودش آستر کاهی سجاف  
بود کاهی تو برد بهر خرش  
کاه دیگر بد کلاهی بر سرش  
کاه شالش میشد و بودش کمر  
کاه افسارش شدی از بهر خر  
کاه سفره بود بهر نان وی  
میشدی گسترده بهر جان وی  
کاه کیسه کردش از بهر ذغال  
کاه دیگر شد بدستش دستمال  
الغرض ان لنك رادزدی ر بود  
برد از درویش مابود و نبود  
ناله ها سر کرد از فقدان او  
گفت حاجتش یه لیک موبو  
در نوا میگفت دستارم ببرد  
توبره و هم تنك و افسارم ببرد  
هم فراش و هم احاف و هم تنکا  
هم کلاه هم برد هم اتیان من  
هم بیردی شال و هم تنبان من  
کر بظاهر او یکی لنكم ر بود  
لیك رداز من هر آن چیزم که بود  
این حکایت چون شنیدی ای عزیز  
لفظ را بگذار و معنی ده تمیز  
کرد و چار و هم ناشی ابر فیک  
کردی اندر بحر نادانی غریق

## الاق

اگر تربیب فرزند خود را به غلامتان واگذار کنید  
بزودی در عوض یك غلام صاحب دو غلام خواهد شد.  
يك مادر خوب صد استاد و آموزگار میارزد.  
مادر بمراتب بیش از پدر در اخلاق و رفتار طفل  
نفوذ و تأثیر دارد و همین جهت سر مشقهای اخلاقی وی در  
خانه دارای اهمیت بسیار می باشد.

## خواب آشفته

همین طور پشت اتومبیل بودم تا به باغی رسیدیم  
اتومبیل ایستاد من از همان پشت نگاه میکردم دیدم يك  
تاجر قد کوتاهی که کاهی او را در کاروانسرای محمدیه دیده  
بودم که صورتش را ابله برده است با رفیقش با دو نفر  
زن که گویا خانوادشان بودند پیاده شده وارد باغ شدند  
منهم سیاهی بسیاهی آنها رفتم تا وارد اطباقی شدند از  
پشت پنجره نگاه میکردم دیدم چهار نفری در مقابل  
میزی نشسته و مشغول خوردن چاهی کاشانسکی هستند  
و بعد هم يك چیزی از بطری در کیلاهای کوچک ریخته  
میخورند چیزیکه باعث تعجب من شد این بود که زنهای  
بدون ملاحظه یکدیگر با مردها شوخی میکردند

## ستون اختصاصی

خوانین و محصلات محترمه میتوانند همه هفته يك مقاله  
مختصری برای درج در این ستون که به زن ها اختصاص داده  
شده ارسال دارند

صیوری

صیوری

مردیم و چشم مابو فاداری زن است

کر زن چراغ زندگی مرد روشن است

یکدل شود به مرد چو زن در وفای عهد

يك روح در دو قالب و دو جان بیکتن است

دانی کرا بهشت بود خانه، یار حور

انرا که خانه روشن و آباد از زن است

✧ منصور نمیشم من - قصور نمیشم من

ای خلص بنده بیدر عذر قلم را

سرکش نبود خوب کشیده است رقم را

باید نگرفت از کف آشفته قلم را

منصور نمیشم من قصور نمیشم من

این شور و برای همه مردم سرخر بود

این از مرض آبله و کوفت بتر بود

این کافر بیدین بخدا تنك بشر بود

منصور نمیشم من قصور نمیشم من

این شور و برای همه ما ضرر داشت

من عیب دگر گویم و اعیب دگر داشت

والله برای همه این شور و خطر داشت

منصور نمیشم من قصور نمیشم من

از ای خردان حرمت علم و علما رفت

از خار و خسان حرمت علم و علما رفت

از بیخبران حرمت علم و علما رفت

منصور نمیشم من قصور نمیشم من

من بنده آن مفتی الله پرستم

یا بند عبودیت او بود و هستم

جز حضرت او با احدی عهد نبستم

منصور نمیشم من قصور نمیشم من

وکیل آشفته ما عری میزای

چننه آشفته

اگر کسی را در آب یا بالکل بطوری خفه نمایند که اعضاء  
داخلی ان عیب نکنند با قدری نمک طعم که در روی جسد آن  
بریزند بعد از پنج دقیقه مجدداً زنده خواهد شد.



## دو نفر فکلی

۱- آقا: وضعیات سرکار در این ماه چطور است؟  
 ۲- آقا: بسیار بد است و از حیث غذا بسبب ربد  
 میکند در منزل از ترس آقای ابوی و خانم والدہ جرئت  
 ندارم چیزی بخورم در مدرسه هم ممکن نمیشود ناچارم با  
 جان گذرن و دقیقه شماری روزها را شب کنم! شما چطور؟  
 ۱- آقا: در منزل بنده فقط خانم روزہ میگیرد و اسباب  
 زحمت شده در موقع افطار با ایشان شام میخورم - سحر هم  
 بجای صبحانه دو ساعت بظہر قبل از رفتن اداره هم هرچه  
 از شب مانده است میخورم فقط سه بعد از ظہر کمی کرسنه  
 هستم و قبلا قدری نان شیرینی در جعبه میز تو اداره تهیه  
 کرده میخورم

## خواستکارها (۱۱)

خواهر شوهر: ننه این دختره که من دیدم سرعقد  
 فریاد میزنه که آقا من راضی نیستم  
 مادر شوهر: خدا بدتر رو بیامرزه سرعقد کی به کی هست  
 اون بخواد حرف بزنه قوم خوبش همچین میزنن تو دهنش  
 که خون را بیفته

خواهر شوهر: ننه چه حرفها میزنی که در دکان هیچ سبزی  
 فروشی پیدا نمیشه اگر دختره راضی نباشه چطور کار  
 درست میشه مگر عروسی به زوره

مادر شوهر: ننه جون تو بچه هرچی باشه باز نمیفهمی  
 من ننه تو هستم انقدر از این چیزا دیدم که نکو دختر  
 غلط میکنه حرف بزنه اصلا اختیار دختر دست پدر و مادری  
 مگر تو شوهرت رو میخواستی که من تو رو به اون دادم  
 خواهر شوهر: ننه تو وقتی من رو شوهر دادی منکه  
 عقلم نمیرسید کولم ز دین گریه میکردم میگفتم من نمیرم  
 خیال میکنی دیروزه هنوز بادم نرفته خدا بیامرزه آجیم  
 اومد زد تو سرم که خفه شو حرف زن وقتی دید زیاد  
 گریه میکنم ماچم کرد گفت: دختر خر گریه نداره میرم  
 عروسی اونجا مطرب هست ساز هست پلو میخوریم!  
 من به هوای ساز و پلو راضی شدم من چه عقلم میرسید  
 مادر شوهر: حالا اصلا میدونی انقدر نه تو کار نیار  
 وقت عقد کنون تو تو اطاقی من هم هستم خواهی دید که  
 چطور عقد میشه آب هم از آب حرکت نمیکنه

خواهر شوهر: ننه چرا حرف من رو نمیفهمی من میگم  
 اگر دختره راضی نباشه فائده این عروسی چیه برای ما  
 که زحمت نداره میریم یکی دوجای دیگر یکی دیگر رو میپسندیم

مادر شوهر: اگر خون از آسمون بیاد باید همین دختر رو  
 بگیرم من از مادرش خوشم اومده  
 خواهر شوهر: ننه ما باید با خودش زندگی کنیم نه با مادرش  
 این حرفها چیه.  
 مادر شوهر: وا خاک به سرم دختره داره با من یکی به دو  
 میکنه به تو چه هرچه دل خودم بخواد میکنم

## مسافرت به قطب طهران - ۹ -

بطرف صدا برکشم يك نفر آژن را دیدم با دستکشهای  
 سفید که در محل مخصوص ایستاده و مامور تأمین عبور و مرور  
 است هرچه فکر کردم که طهران چرا اینطور شده شاید  
 مارا را کم کرده باشم چیزی بخاطر من یا مد زرا طهرانیکه  
 در پنج سال قبل من دیده بودم با حالا خیلی فرق داشت در پنج  
 سال قبل طهران يك انبار ذغال سنگ بیشتر شبیه  
 بود تا يك پایتخت و اینکه امروز من می بینم البته طهران  
 نیست خیا با آنها بکلی عوض شده شهر تغییر کرده در این  
 خیالات بودم که يك نفر با کمال ادب در شکه را به من  
 نشان داد گفت آی عمر این که چرخ داره و با اسب بسته اند  
 در شکه است مواظب باشی زیر در شکه زری، خنده ام گرفت  
 و بهلوی خود گفتم عجب این آقا مرادهائی فرض کرده و خیال  
 میکنه من در شکه ندیده ام گفتم در شکه دیده و میشناسم در فکر  
 فرو رفته ام که طهران چرا اینطور شده! گفت شما هنوز گردش  
 نکرده اید بروید خیابان چراغ برق را تماشا کنید

## استقبال

بمناسبت تشریف فرمائی ماء مبارک عده از آقایان ذوی  
 العز و الاحترام چند شب قبل در منزل آقای کاسه کوزه  
 دار باشی پیش و از بیداری دوره کالت ورق های بی نشان  
 رفته اند

## مانیتیسیم

- ۱۲ -

بلکه اگر قبول کنید اغلب از معجزات و غیره بوسیله قوه  
 وارده به مردم ارائه داده شده.

برای قوی نمودن این قوه و برای بدست آوردن اراده  
 لازم است مشقهای نمائیم تا در سایه آنها موقی به تکمیل  
 ان قوه شده و نسبت بدیگران مثبت باشیم در خانمه این فصل  
 تذکر میدهم که اشخاص ضعیف و کسانیکه صحت مزاجی ندارند  
 لازم است بعد از معالجه خود شروع به مشق های مقناطیسی نمایند